

مسیحیت در آینه اگزیستانسیالیسم دینی با تأکید بر آرای کیر کگور

خلیل حکیمی فر*

ابراهیم نوری**

علی امانی***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۴]

چکیده

عیسی علیه السلام پرابهام‌ترین فرد در مسیحیت است که این ابهام، هم به دلیل تعارضات موجود در عهد جدید و هم به دلیل آرا و تفاسیر مختلف در قرون بعدی است. شناخت این شخصیت در عصر ما نیز مسئله اندیشمندان و محققان از جمله متفکران اگزیستانسیالیست بوده است. این پژوهش با شیوه تحلیلی و تطبیقی متکفل تبیین این مسئله است که مسیح علیه السلام در اندیشه فیلسوفان اگزیستانسیالیست، به‌ویژه کیر کگور، چه کسی است و مسیحی شدن نزد آنها به چه معنا است. هرچند اگزیستانسیالیست‌ها زمینه فکری مشترکی دارند، اما در این موضوع اختلاف نظرهای بسیار دارند. از این‌رو در اینجا کیر کگور به عنوان پدر اگزیستانسیالیسم و کسی که دغدغه بیشتری در این زمینه دارد، محور این پژوهش قرار می‌گیرد. نتیجه مشخص این است که کیر کگور با تأکید بر اهمیت ایمان تعریف جدیدی از مسیحی شدن مطرح می‌کند و معتقد است برای مسیحی شدن باید با تکیه بر ایمان کل وجود خویش را تسلیم مسیح کرد و این متفاوت با مسیحی بودن است.

کلیدواژه‌ها: اگزیستانسیالیسم، مسیح، سورن کیر کگور، ایمان، الاهیات.

* استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران (نویسنده مسئول) kh_hakimifar@theo.usb.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران enoori@theo.usb.ac.ir

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران aliamani2016@yahoo.com

مقدمه

اگزیستانسیالیسم (Existentialism) در اصل جریانی فلسفی بود که به تدریج وارد قلمرو دین شد و به دو شاخه دینی و غیردینی تقسیم گردید. از میان معروف‌ترین اگزیستانسیالیست‌های مسیحی می‌توان از سورن کیرکگور (Soren Kierkegaard)، گابریل مارسل (Gabriel Marcel) و کارل یاسپرس (Karl Yaspers) نام برد. اگزیستانسیالیسم مسیحی به تبیین آثاری می‌پردازد که رویکرد هستی‌گرایانه به الاهیات مسیحی دارند. این مکتب فکری اغلب به سورن کیرکگور، فیلسوف و متأله دانمارکی، نسبت داده می‌شود. بنا بر گفته کیرکگور، این اندیشه بر سه محور مبتنی است؛ نخست اینکه جهان یک وجود متناقض است و بزرگ‌ترین تناقض، پیوند خدا با انسان و شخص مسیح است؛ دوم اینکه ایجاد رابطه فردی با خدا و رای هر نوع اخلاق و ساختار اجتماعی است؛ و بالأخره اینکه رعایت قراردادهای و هنجارهای اجتماعی در اصل بر اساس نوعی انتخاب کاملاً فردی است. عقیده کلی اگزیستانسیالیست‌های دینی این است که برای دست‌یافتن به حقیقت دین ابتدا باید سازمان و نهاد دین یا دین‌تشیلاتی را کنار گذاشت و با تلاش شخصی خود به تجربه دینی دست یافت. پس هر انسانی با آزادی کامل و با اتکا به فردیتش می‌تواند از طریق تجربه دینی و بدون واسطه با خدا ارتباط برقرار کند و با غلبه بر تشویش‌های وجودی به آرامش دست یابد. اگزیستانسیالیست‌های دینی برای نجات انسان از پوچی و درک جایگاه فردی، از مفاهیم و آموزه‌های الهی استفاده کرده‌اند، همچنان که مهم‌ترین دل‌مشغولی کیرکگور مسئله «ایمان» بوده است.

محور اصلی این پژوهش، وجوه شخصیتی عیسی مسیح در اندیشه کیرکگور است. مسیح‌شناسی نزد اندیشمندان سابقه طولانی دارد و این مسئله بر تمامی اندیشه‌های کیرکگور سایه می‌افکند. وی در باب مسیحیت پرسش جدیدی مطرح می‌کند و می‌گوید به جای چیستی مسیحیت، باید از «مسیحی‌شدن» پرسید. مسیحی‌شدن از دید وی تغییر در وجود و زندگی از طریق فیض الهی یا تسلیم کامل به مسیح است. این پژوهش با روش توصیفی‌تحلیلی به مسیح‌شناسی مد نظر کیرکگور و ایمان مسیحی در اندیشه دیگر فیلسوفان اگزیستانسیالیست می‌پردازد و انتقادات و راهکارهای سورن کیرکگور راجع به مسیحیت را می‌کاود. بنابراین، هدف اصلی این تحقیق شناخت مسیح در مکتب اگزیستانسیالیسم دینی، به‌ویژه در اندیشه کیرکگور، است.

پیشینه پژوهش

پیش‌تر مطالعاتی در این زمینه انجام شده که از جمله آنها مقاله «رابطه ایمان و اخلاق در اندیشه سورن کیرکگور» نوشته زهراسادات موسوی‌نیا و سید محمدعلی دیباجی است. وی در این تحقیق به این نتیجه می‌رسد که هدف اصلی کیرکگور، اصلاح دیدگاه و سبک زندگی، به ویژه زندگی مسیحی، است. سعید رحیمیان و محبوبه جبارہ ناصر نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی ارتباط ایمان با مقومات ایمانی از دیدگاه مولانا و کیرکگور» به این نتیجه می‌رسند که کیرکگور ایمان را نه عقلانی، بلکه شهودی و به تعبیری چشیدنی می‌داند و عواملی مانند تسلیم، شور و اختیار را از لوازم ایمان برمی‌شمرد. علی‌رغم این مقالات، پژوهشی اساسی در مسیح‌شناسی در حوزه اگزستانسیالیسم، به ویژه بر اساس آرای کیرکگور، انجام نشده است. لذا این پژوهش متکفل بررسی عمیق این موضوع شده است.

پیشینه مسیح‌شناسی

دیتریش بونہافر (Dietrich Bonhoeffer) یک سال قبل از اعدامش (۱۹۴۵) به دست نازی‌ها در نامہ‌ای که از زندان ارسال کرد، می‌گوید: «موضوعی که مرا پیوسته آزار می‌دهد این است که ... امروزه مسیح برای ما واقعاً کیست؟». هنوز پس از سالیان سال این پرسش پاسخ خود را نیافته است. پیش‌تر مسیحیان معتقد بودند گزارش‌هایی که از گفتار و رفتار مسیح در عهد جدید وجود دارد پاسخ‌گوی چنین پرسش‌هایی است و نیز آموزہ‌های شوراهای اولیه کلیسا را کافی می‌دانستند، اما نهضت روشنگری در قرن ہجدهم، ساختار الاهیات مسیحی را متزلزل کرد و پرسش‌هایی پیش کشید که باورهای مسیحیان را درباره حوادث تاریخی و اصالت اسناد آنها، دخالت خدا در عالم، و امکان وقوع معجزہ محل تردید قرار داد. مطرح کردن پرسش‌های جدید باعث شد الاهی دانان مسیحی قرن نوزدهم به بازخوانی آموزہ‌های مسیحی پردازند و این موجب پیدایش رویکردهای جدید در تفسیر کتاب مقدس شد، به نحوی که متألہان مسیحی در قرن بیستم دچار کثرت‌گرایی کم‌نظیری شدند (مک‌کواری، ۱۳۸۲: ۲۰۶-۲۰۷).

رفتارگرایی نیچہ

نیچہ در سال ۱۸۸۸ کتاب *ضد مسیح (Antichrist)* را نوشت و در ۱۸۹۵ آن را منتشر کرد. در

این کتاب او علیه دین و به طور خاص علیه مسیحیت سخن می‌گوید. اتهام عمدتاً موجهی که نیچه به مسیحیت وارد می‌کند این است که مسیحیان به آنچه کتاب مقدسشان می‌گوید عمل نمی‌کنند. به تعبیر وی: «یک بودایی متفاوت با یک غیربودایی عمل می‌کند؛ اما کردار یک مسیحی تفاوتی با دیگران ندارد و مسیحیتی که او به آن عمل می‌کند، مسیحیت آداب و مناسک و خلق و روحیه است» (یاسپرس، ۱۳۷۷: ۴۳). نیچه می‌خواهد با عنایت به آنچه مسیحیت (به‌ویژه در موعظه عیسی بر فراز کوه) می‌طلبد، هر کسی به وضوح راه خویش را برگزیند (یاسپرس، ۱۳۷۷: ۴۳). وی می‌گوید: «واژه «مسیحی» یک سوءتفاهم است؛ در حقیقت ما فقط یک مسیحی داشتیم که بر صلیب جان سپرد ... این دروغ و بیهوده است که نشانه مسیحی بودن را در نوعی «ایمان»، مثلاً ایمان به رستگاری از طریق مسیح بپنداریم؛ فقط عمل مسیح‌گونه، یعنی حیاتی مانند حیات او که بر صلیب جان سپرد، حیات مسیحی است» (همان). از نظر وی، مسیحی بودن، نوعی ایمان نیست، بلکه نوعی اقدام به عمل یا خودداری از انجام دادن عمل است. این ایده که مسیحیت عمل است و نه ایمان، به ایمان قالبی چنان نهایی می‌بخشد که آن را به کلی از مقوله دیانت مسیحی جدا می‌کند. این عقیده قدر مسلم در تقابل با تفکر کیرکگور درباره ایمان است. به نظر کیرکگور، مسیحی بودن همان داشتن ایمان است و با قطعیتی که این موضوع در کتاب ترس و لرز منعکس شده، این نکته معلوم می‌گردد (کاپلستن، ۱۳۸۷: ۳۰).

نیچه بخش اصلی انتقادش را متوجه مسیحیتی می‌کند که عبارت است از: نفرت از غرایز، دگرگون شدن ارزش‌ها و بی‌توجهی به حقیقت. مسیحیتی که نیچه از درون می‌شناخت، کلیسای لوتری بود که در دوران بالندگی اش شدیداً تحت تأثیر کلام پولس بود و بیشتر خرده‌گیری‌هایی که ما با آن مواجهیم، به مسیحیت بعد از پولس برمی‌گردد. نیچه در نخستین اقدام مسیحیت به عنوان واقعیتی تاریخی را کاملاً از خود مسیح جدا می‌کند و می‌گوید: «مسیح چه چیزی را انکار کرد؟ هر چیزی که امروز مسیحی نامیده می‌شود». از نظر او، اولاً اعتقاد مسیحی صرفاً فریب و دروغ صرف است و مسیح آن را آموزش نداده است؛ ثانیاً سازمان «روحانی کلیسای مسیحی» به شدت ضد مسیحی است. بنا به عقیده وی، مسیحی واقعی بودن معنایش بی‌اعتنابودن به تعصبات دینی، آیین‌ها، کلیسا و به طور مطلق حکمت الاهی است. مسیح زندگی ساده‌ای را تعلیم می‌کرد. او به مردم نگفت که به چه چیز اعتقاد داشته باشند، بلکه بیشتر گفت باید چگونه رفتار کنند (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۲۱۷).

ایمان مسیحی کارل یاسپرس

کارل یاسپرس، روان‌شناس و فیلسوف آلمانی، پس از کیرکگور مهم‌ترین شخصیت از میان فیلسوفان اگزستانسیالیسم الاهی (دینی) است. یاسپرس از آیین‌های کلیسایی و مذهب مبتنی بر وحی انتقاد می‌کند و از ایمانی سخن می‌گوید که برای هر کس امکان‌پذیر است نه برای برخی افراد برگزیده. ایمانی که در آن کسی حق ندارد برداشت خود را از دین به عنوان حقیقت مطلق به دیگران تحمیل کند و در آن می‌توان بی‌مدد کلیسا و حتی کتاب مقدس به سوی خدا رفت. در این رویکرد، هر تفسیری از متون مقدس تفسیری انسانی است و در نتیجه هیچ تفسیری نمی‌تواند مطلقاً برحق باشد. بر این اساس، هر کس می‌تواند شخصاً و مستقیماً با خدا ارتباط یابد و مسئولیت هر گزینش و کرداری با خود او است. از نظر یاسپرس، به کمک فلسفه نمی‌توان به شناختی از جهان دیگر، وجود خدا، بقای روح و مانند آن دست یافت (نجفی، ۱۳۸۲: ۲).

یاسپرس می‌گوید ایمان کلید ورود به ملکوت آسمان و شرط رستگاری و اساس رابطه با خدا است. ایمان باید در ذات انسانی رسوخ کند؛ همچنان که نمک در غذا. وی معتقد است در مسیحیت کلیسا جایگزین ملکوت خدا شده است. وی میان عیسای تاریخی و مسیحیت تمایز قائل می‌شود و از اووربک (Ourobeck) نقل قول می‌آورد: «مسیحیت اولیه، پس از مرگ عیسی از دسترس هر گونه واریسی تاریخی به دور مانده است ... پولس نخستین کسی است که مسیحیت را به حوزه تاریخ وارد کرد. پنداری واهی است اگر بر آن باشیم که مسیحیت با شخص تاریخی عیسی آغاز شده است» (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۵۶). یاسپرس به شیوه خود اذعان می‌دارد مسیحیت کنونی نه در دوره عیسی، بلکه از زمان پولس و به دست او بنیاد نهاده شده است.

ساحت دینی در اندیشه مارتین هیدگر

یکی از درخشان‌ترین بحث‌های هیدگر در حوزه دین و فلسفه بحث او درباره «ساحت دین» است. هرچند تفکر هیدگر سرچشمه‌های متعددی دارد، اما الاهیات مسیحی و عرفان تأثیری پایدار بر آن داشته است. او در تحلیل وجود دنباله‌رو متفکران بزرگی چون آگوستین، اکهارت، لوتر و کیرکگور است. اشارات جزئی او به خدا و دین، موضعش درباره دین را روشن نمی‌کند، اما به هر حال او دین را نوعی راه زندگی و کاملاً متفاوت با فلسفه می‌داند. او با پرداختن به زندگی اصیل، آن را تجربه‌پذیر در ساحت دین می‌داند و مسیحیت اولیه را

نمونه‌ای از آن به شمار می‌آورد (پروتی، ۱۳۷۳: ۱۱). هیدگر، از سویی، با گذر از فلسفه و الاهیات مسیحی در باب خدا سکوت اختیار کرده، و از سوی دیگر، به تفکری روی آورده که به گفته خودش به خدای متعال نزدیک‌تر است (Heidegger, 1960: 55-72). مارتین هیدگر ایراد معرفت‌شناختی بر مسیحیت نمی‌گیرد. انتقادهای آشکار او از دین و الاهیات همیشه متوجه آیین اعترافی تنگ‌نظرانه، متعصب و ایمانی «غیراصیل» است که از پرسش‌های دشوار طفره می‌رود (Heidegger, 1983: 80, 132). او بعدها می‌گوید الاهیاتی که در سرتاسر تمدن اروپایی گسترش یافته، سرشار از مفروضات متافیزیکی بوده و اساساً متضاد با روح مسیحیت اولیه است (Heidegger, 1999: 155).

ژان پل سارتر؛ فیلسوف ملحد قرن بیستم

ژان پل سارتر یکی از فیلسوفان ملحد قرن بیستم است. او نه با دلایل فلسفی بلکه با دلایل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در دوازده‌سالگی الحاد را، به تعبیر خودش، «شهود» کرد. بنابراین، الحاد سارتر در اصل غیرفلسفی و غیراستدلالی است. وی در آغاز نوجوانی ایمانش را از دست داد. ریشه بی‌ایمانی او را، بنا به گفته خودش، باید در خانواده و محیط زندگی‌اش در دوران کودکی جست‌وجو کرد (سارتر، ۱۳۵۷: ۲۰).

اصولاً سارتر ایمان و الحاد را نه موضوع استدلال بلکه موضوع انتخاب می‌داند. «سارتر هرگز ادعا نمی‌کند که هستی‌شناسی‌اش می‌تواند درستی الحادش را اثبات کند. این موضوع، تصمیم راستین را می‌طلبد؛ انسان باید با انتخاب پیش رود و سارتر تصور می‌کند که مسلم فرض کردن الحاد با طبیعت انتخاب سازگارتر است» (Roberts, 1957: 216). وی می‌گوید من نمی‌توانم باور کنم که امروزه حتی یک فرد مؤمن با استدلال‌های قدیس بوناونتورا (Bonaventure) یا قدیس آنسلم (Anselm) به مسیحیت روی آورده باشد. همچنین، فکر نمی‌کنم حتی یک فرد بی‌ایمان با استدلال‌هایی مخالف، از ایمان روی گردانده باشد. مسئله خدا مسئله‌ای انسانی است که به رابطه نزدیک میان انسان‌ها مربوط می‌شود (Sartre, 1965: 66). اگر خدا وجود نداشته باشد زندگی در جهان وحشتناک خواهد بود؛ اما سارتر معتقد است ما باید همه تبعات کنارگذاشتن توهم خدا را بپذیریم تا به معنایی انسانی برای زندگی دست یابیم (کرنستون، ۱۳۵۰: ۳۵-۳۶). «در اگزیستانسیالیسم سارتر گرایش هست در جهت نشان دادن انسان در جای خداوند» (ورنو، ۱۳۷۲: ۳۲۷). انسان باید در جهانی بی‌خدا خودش را بسازد و مسئولیت آنچه را از خود

ساخته است به عهده بگیرد. «انسان چیزی نیست جز آنچه از خودش می‌سازد. این اصل اول اگزیستانسیالیسم است» (Sartre, 1977: 28).

خدا و ایمان مسیحی در اندیشه گابریل مارسل

گابریل مارسل سال ۱۸۸۹ در پاریس متولد شد. او را در زمره فیلسوفان اگزیستانسیالیست می‌شمرند. مارسل بسیار بر محور مسئله ایمان بحث کرده است. به نظر مارسل، ایمان التزامی با تمام وجود و وقف آن برای خدا است. به تبع بحث درباره ایمان، بحث از خدا نیز در اندیشه مارسل مطرح می‌شود. به نظر مارسل، مؤمن نیازی به دلیل برای اثبات وجود خدا ندارد. استدلال برای اثبات وجود خدا از بهر ایمان به او است نه بالعکس. خداشناسی او همواره مربوط به تجربه‌ای شخصی است؛ و دانستن اینکه دیگران نیز چنین تجربه‌ای دارند، باز هم این تجربه را از حالت شخصی‌اش خارج نمی‌کند. از نظر مارسل:

رابطه‌ای که من با دیگران برقرار می‌کنم، مستلزم حضور در جهانی است که ساخته من و دیگران است. در برقراری این رابطه با دیگران است که می‌توانم از آن گذر کرده و به رابطه‌ای برتر دست پیدا کنم. در رابطه‌ای که با متعالی برقرار می‌کنم ارتباط با دیگران و با جهانی که من آن را ساخته‌ام، مطرح نیست. من در تجربه شخصی‌ام با متعالی، خود را «چنان‌که هستم» می‌بینم و پیش می‌نهم، نه آن‌گونه که در برابر دیگران هستم. تجربه وجود شخصی با حلول و تعالی‌اش، یک «چنان‌که هستم» متعالی را پیش می‌نهد که در برابر دنیای آفریده‌شده می‌ایستد. نه آن‌گونه که من در مقابل جسمم و زندگی‌ام می‌ایستم، بلکه به گونه‌ای همانند یک «من مطلق» که برای هر مؤمنی یک «توی مطلق» است. هر مؤمنی یک گواه است. من وقتی در برابر تعالی قرار می‌گیرم، به شکل مطلق در برابرش هستم. با همه دلهره‌ها و اضطراب‌ها، انتخاب‌ها و امکانات وجودی‌ام. دنیایی را که ساخته‌ام در برابر قرار می‌دهم. زیرا با هر انتخابی، من، هم خود را ساخته‌ام و هم دنیای خود را. «من مطلق» که چنین در تعالی حضور یافته، تعالی را نیز یک «توی مطلق» می‌بیند. آنچه می‌توانم در مطلق بودن او، خود را گواه باشم و بدین‌وسیله گواه مطلق بودن او نیز باشم. ایمان تعهد و التزام بی‌قید و شرط نسبت به توی مطلق یا خداوند است (مارسل، ۱۳۸۲: ۲۱۵).

از دید مارسل، ایمان، نوعی شهادت یا تصدیق واقعیت متعالی است. برای کسی که از

تجربه ایمان بهره‌مند است، توی مطلق یا خدا همیشه حضور دارد. مارسل مانند کیرکگور فردی مذهبی است. محور فلسفه او، روابط اشخاص با یکدیگر و رابطه آنها با خداوند است. اما باید به خاطر داشت به جز کیرکگور تقریباً تمام فلاسفه اگزیستانسیالیست مربوط به شاخه الاهی‌اش، هیچ‌گاه مستقیماً تصویری از خدای مسیحی ترسیم نکرده‌اند و گابریل مارسل نیز چنین است. شاید برای او رابطه با خدا بسیار مهم باشد و او حتماً مسیحی فرمان‌برداری است اما هرگز خداشناس راست‌باور نیست. خداشناسی او در همه حال تفکری بسیار شخصی درباره تجربه است؛ و البته تجربه تعالی نزد فلاسفه اگزیستانسیالیست همیشه کاملاً شخصی است.

مسیحیت در اندیشه کیرکگور

کیرکگور از برجسته‌ترین فیلسوفان مذهبی در قرن نوزدهم در دانمارک بود. او از مفاهیم جدید در اگزیستانسیالیسم استفاده، و ارتباط اصل وجود با مسیحی شدن را تبیین کرد (بلاکهام، ۱۳۶۸: ۱۰). ادعایش این بود که عالم اساساً تناقض‌آمیز است و بزرگ‌ترین تناقض اتحاد معنوی خدا و بشر در شخص عیسی مسیح است. تناقض دیگر، از نظر او، تناقض میان زیست مدرن و دینداری بود. او مسیحیت در جامعه مدرن را به جعبه‌ای سرپیسته تشبیه می‌کند که ظاهرش جلوه‌ای ندارد؛ اما درونش بی‌نهایت مهم است. چنین توصیفی از رابطه انسان مدرن با دین، که خارج از هنجارهای رسمی و خشک کلیسایی بود، راه آشتی انسان مدرن با معنویت دینی را گشود و نگرش تازه‌ای به هستی‌انسانی داد؛ بر این اساس، در اگزیستانسیالیسم دینی، انسان به علت آنکه در دایره هستی قرار دارد، نقش محوری می‌یابد و رابطه شخصی با خدا جایگزین تمام اخلاقیات توصیه‌شده و ساختارها و هنجارهای عمومی می‌شود. به طور کلی، در اندیشه کیرکگور، مسئله مسیحی شدن، همه آموزه‌های دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. او خود در کتاب *نظرگاه می‌گوید*: «محتوای این کتاب نشان می‌دهد که من حقیقتاً یک نویسنده دینی بوده و هستم و تمام فعالیت‌های من با مسئله مسیحی شدن مرتبط می‌شود» (هوردرن، ۱۳۶۸: ۹۶-۹۸). کیرکگور درباره تفسیر مفهوم «مسیحیت»، هم با بنیادگرایان اختلاف دارد و هم با آزاداندیشان؛ چراکه بنیادگرایان معتقدند حقایق الاهی در کتاب مقدس آمده و آزاداندیشان هم معتقدند حقایق الاهی به طور کامل در مسیحیت قرار دارد. اما کیرکگور معتقد است به جای پرسش از چیستی مسیحیت، باید از مسیحی شدن پرسید (هوردرن،

۱۳۶۸: ۹۸-۹۶). در اوضاع و احوالی که شناخت تاریخی عیسی مسیح برای مسیحیان اهمیت فوق‌العاده دارد، کیرکگور صراحتاً اعلام کرد که این شناخت موضوع ایمان نیست. آنچه حقانیت مسیح و راه او را نشان می‌دهد مسیحی شدن ما است (Kierkegaard, 1998: 75). او عاقبت چنین روندی را چندان خوشایند نمی‌دید. لذا منتقد سنت دینی خود بود؛ سنتی که رد پای فلسفه یونانی در تفاسیرش کاملاً هویدا بود. تأکید او این بود که باید واقعاً مسیحی شد و نباید به عمق کلام مسیح بی‌اعتنا بود (Kierkegaard, 1971: 51). در واقع، هدف اصلی کیرکگور اصلاح دیدگاه و سبک زندگی، به‌ویژه زندگی مسیحی، است. او می‌خواست متدین مسیحی خود را باز یابد، استعدادهای خود را کشف کند و به زندگی مسیحی خود معنا و مفهوم ببخشد (Kierkegaard, 1992: 141). او مطمئن بود که مسیحیت حقیقی اوج شورمندی است. به باور او، دست‌یابی به ایمان واقعی مستلزم تحمل رنج بسیار و حضور «در برابر خدا» است. در واقع، از نظر او، مهم‌ترین مقوله در ایمان به مسیحیت انتخاب ذهنی یا جهش ایمان و تسلیم‌شدن در برابر امر نامعقول است (Kierkegaard, 1985: 383, 568, 611).

مراحل سه‌گانه زندگی ایمانی از دید کیرکگور

یکی از ایده‌های بزرگی که کیرکگور مطرح کرد، سه‌مرحله‌ای دانستن حیات بود. به عقیده وی، انسان‌ها در طول حیاتشان در یکی از این مراحل زندگی می‌کنند و لزوماً این‌گونه هم نیست که در میان این مراحل مراتب وجود داشته باشد. برای فهم دقیق زندگی ایمانی لازم است ابتدا به این سه مرحله پردازیم.

الف. مرحله حسی

از نظر کیرکگور، انسان در این دوره در عالم حس و ظواهر زندگی می‌کند و فریفته آن است. حتی انسان در این مرحله زیر بار مسئولیت‌هایی چون ازدواج نمی‌رود. به اعتقاد کیرکگور، برخورداری از لذات آنی و تکراری، از یک سو، و تضاد و اختلافی که در لذت‌های فردی وجود دارد، از سوی دیگر، موجب یأس و ملال می‌شود (ورنو، ۱۳۷۲: ۱۲۷).

ب. مرحله اخلاقی

انسان در این مرحله به اصول و معیارهای کلی اخلاق متعهد می‌شود. مشخصه حیات اخلاقی از نظر کیرکگور «ارتباطات اجتماعی» همچون تشکیل خانواده و حس وفاداری

است (پاپکین، ۱۳۸۹: ۲۹۴-۲۹۵). در این مرحله، انسان آرمان‌های کلی و جمعی را بر مسائل جزئی و آنی ترجیح می‌دهد و مصلحت جمع و جماعت برایش اهمیت می‌یابد.

ج. مرحله ایمانی

در این مرحله انسان نه تابع لذت است و نه دلمشغول اخلاق، بلکه آنچه در این مرحله مهم است امر و نهی الاهی است. معلوم می‌شود که از نظر کیرکگور امر و نهی الاهی همیشه مطابق قواعد اخلاقی نیست. در این مرحله، انسان «اصول اخلاقی» را رها می‌کند تا وجود خود را عاشقانه وقف خدا کند. فقط در اینجا است که آدمی از اضطراب وجودی بشر رها می‌شود. در مرحله ایمانی ارتباط با سایرین تحت الشعاع ارتباط با خدا قرار می‌گیرد. شهسوار این مرحله ابراهیم است که ظاهر عمل (قربانی کردن) او، هم با عقل و هم با اخلاق در تضاد است، اما ابراهیم تسلیم امر است (Adams, 1987: 144).

ابراهیم راضی شد به امر خدا فرزندش را قربانی کند، کاری که به هیچ وجه نمی‌توانست توجیه اخلاقی و عقلی داشته باشد. بر این اساس، ابراهیم «شهسوار ایمان» است. خدایی که از طریق عقل شناخته شود ضد و نقیض خواهد بود. زیرا خدایی که انسان‌ها با فلسفه‌های خود ادعای پیداکردنش را دارند فقط تصویری از خودشان است، خدای واقعی را فقط به گونه‌ای که او در زندگی ما ظاهر می‌شود، می‌توان تجربه کرد. از نظر وی، ایمان به خدا بر اساس تحقیقات فلسفی و پژوهش‌های نظری خشک محال است و چنین ایمانی، ایمان نخواهد بود (Kierkegaard, 1959: 74).

ایمان مسیحی از دیدگاه کیرکگور

کیرکگور ایمان را برترین اشتیاق به شمار می‌آورد. از نظر او، وجود اشتیاق برای دل‌سپردن ضروری است؛ زیرا ایمان تجربه‌ای ملامت‌آمیز است. عقل و بینایی هرگز ما را به ایمان نمی‌رسانند و اگر ایمان در محدوده عقل بماند، دیگر ایمان نیست. آنچه عمل ابراهیم را ارجمند می‌کند غیرعقلانی بودن است. از این رو او با هر گونه تلاش برای عقلانی کردن مسیحیت به شدت مخالفت می‌کرد، امری که در نهایت به شورش او بر نهاد کلیسا انجامید (اندرسون، ۱۳۸۵: ۶۲). از نظر او، با معیارهای عقلانی و منطقی به سراغ دین رفتن چیزی جز اتلاف وقت و انحراف نیست. عشق انسان به خدا مانند عشق انسان به انسان دیگر، پیوندی وجودی است که برای اثباتش نیازی به اقامه برهان نیست. در اینجا عقل باید سکوت، و قلب قیام کند. انسان می‌تواند نه با عقل و استدلال صرف، بلکه از

طریق ایمان، مسیحی حقیقی شود؛ ایمانی که با پارادوکس همراه خواهد شد (Kierkegaard, 1959: 112). برای کیرکگور، ایمان، تجربه‌ای شخصی و غیرعقلانی و نیز نوعی ادراک شهودی است که در متن زندگی شخصی پدیدار می‌شود.

کیرکگور در ترس و لرز می‌گوید: «پارادوکس ایمان پارادوکسی است که هیچ استدلالی آن را نمی‌گشاید؛ زیرا ایمان دقیقاً از همان جایی آغاز می‌شود که عقل پایان می‌یابد» (کیرکگور، ۱۳۸۱: ۸۱). وی هرچند انکار عقل و عمل غیرعقلانی را جهالت می‌داند، در ایمان، چاره‌ای جز پذیرفتنش نمی‌بیند (Kierkegaard, 1987: 52). از نظر او، «شهسوار ایمان» ابراهیمی است که در تناقضی قرار گرفته است، به نحوی که هیچ فهم بشری قادر به درک او نیست. ایمان را می‌توان وصف کرد، اما باید دانست که هر وصفی از ایمان نارسا است. ابراهیم، از نظر کیرکگور دارای شجاعتی است که از ترک و وارستگی از دنیا حاصل می‌شود و او را یکسره مطیع خدا می‌کند. بنابراین، فراتر از شجاعت «انسانی صرف» است. وی معتقد است نباید چون مکتب هگلی ایمان را به عقلانیت ساده فرو کاست. زیرا ایمان رابطه‌ای خصوصی با خدا است؛ ایمان شوری است که منجر به فردیت و نامیرایی می‌شود. شور بزرگ در پی امر محال است؛ همانند ابراهیم که ناممکن، یعنی خدا، را می‌خواهد. از این رو است که شور، خطرناک و ترسناک است. به تعبیر کیرکگور، شور تراز بزرگی انسان است. هر چه خواسته فرد و آنچه در مقابلش نبرد می‌کند بزرگ‌تر و هراس‌آورتر باشد، هر چه هدف و موانع بلندتر باشد، فرد نیز بزرگ‌تر و ارجمندتر خواهد بود (اندرسون، ۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۴۴).

انتقادات و راهکارهای سورن کیرکگور راجع به مسیحیت

آثار کیرکگور در زمینه اعتراض به مسیحیت رسمی، کلیسا و کشیشان را می‌توان آخرین بخش از آثار او شمرد. بنا بر اعتقاد او، عقاید و باورهای مردم هیچ نسبتی با مسیحیت ندارد؛ مردم از جوهر دین غافل شده و فقط به اجرای آیین‌های ظاهری دل خوش کرده‌اند. بنابراین، در ذهن و ضمیر مسیحیان، دین مسیحی به جد حضور ندارد. «افرادی مسیحی نامیده می‌شوند در حالی که هرگز به کلیسا نمی‌روند و درباره خدا نمی‌اندیشند و هرگز جز به هنگام سوگندخوردن نام خدا را بر زبان نمی‌آورند» (هابن، ۱۳۷۶: ۴۴ و ۶۰). کیرکگور معتقد است مسیحیان باید «مسیحی شوند». یعنی کلیسارفتن کافی نیست؛ باید به عمق مسیحیت رفت و به مسیح‌گونه‌شدن رسید (پورمحمدی، ۱۳۹۰: ۳۴). پس از اعتراضات

و انتقادات تندی که کیرکگور بر مسیحیت متداول و کلیسا وارد می‌کند، راهکارهایی نیز برای سیر به سوی مسیحیت حقیقی پیش می‌نهد که این راهکارها عبارت‌اند از:

الف. مسیحی شدن به جای مسیحی بودن

از نظر کیرکگور، این مسئله پذیرفتنی نیست که همگان از بدو تولد مسیحی شمرده می‌شوند و در مسیحی بودن افراد تردیدی ایجاد نمی‌شود. وی می‌گوید: «همگان، همان‌طور که از لحظه تولد شهروند دولت محسوب می‌شدند، عضو کلیسا نیز به حساب می‌آیند! حال آنکه مسیحیت جهش به ایمان است. چطور ممکن است کسی مسیحی به دنیا بیاید حال آنکه مسیحیت مواجهه با تناقض‌ها است» (هابن، ۱۳۷۶: ۳۹). از دید کیرکگور، مسیحی شدن پیش‌نیازهایی دارد که نخستین آن ایمان داشتن است. ایمان واگذاری یا تسلیم کامل زندگی به مسیح است. چیزی که با خطر همراه و هم‌ذات است. او «مسیحی شدن» را به جای «مسیحی بودن» پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «من بر حذر می‌دارم کسی را که مرا مسیحی بخواند، آنچه از ته دل می‌خواهم این است که ابتدا پیش‌نیازهای مسیحی شدن را فراهم سازم» (Kierkegaard, 1848-1849: 20). از نظر وی، مسیحیت، شدن است نه بودن. لذا بدترین گناه این است که انسان خود را مسیحی بداند بی‌آنکه پیوند درستی با مسیحیت یافته باشد.

ب. صعوبت به جای سهولت

کیرکگور معتقد است اگر مسیحیت آسان بود، معاصران مسیح با وی چنان رفتاری نمی‌کردند و حال که مسیحیت این‌قدر ساده و روان شده معلوم می‌شود که درباره مسیحیت تساهل و تسامح اتفاق افتاده است. کیرکگور از عهد جدید شاهد می‌آورد که: «راهی که وی آن را نشان می‌دهد بسیار باریک است و فقط افراد کمی می‌توانند آن را بیابند» (Kirmmse, 1996: 464)، این در حالی است که گویا این راه بسیار آسان است. لاجرم باید گفت به قول کیرکگور یا عهد جدید خالی از حقیقت است یا مسیحیت منطبق با عهد جدید دیگر وجود ندارد. پس دیگر فرد مسیحی وجود ندارد و من کیرکگور هم مسیحی نیستم. از این رو است که می‌گوید: «وظیفه من وظیفه سقراطی است. یعنی من خودم را مسیحی نمی‌خوانم اما می‌توانم آشکار کنم که دیگران اصلاً مسیحی نیستند» (Ibid.). کیرکگور می‌گوید دروازه ورود به ملکوت تنگ و ورود به آن دشوار است و عزمی راسخ می‌طلبد. مسیح رنج کشید و رفت. پس تنها امکان وجود مسیحی حقیقی پیروی از مسیح

و رنج کشیدن است. مسیحی درست مثل کودکی که می‌خواهد راه رفتن مادر را بیاموزد باید مثل مادر راه برود، تلوتلو بخورد، درد زمین خوردن را به جان بخرد تا راه رفتن مادر را بیاموزد. لازمه مسیح‌وارزیستن نیز برخورداری از چنین رنج و مسئولیتی است. مسیحی حقیقی نخست باید همه دارایی‌اش را بین مستمندان تقسیم، و سپس خود را آماده جان‌بازی کند. ترک خودخواهی و سپس ترک همه تعلقات، از جمله ترک زراعت، تجارت، ازدواج، پدر و مادر و هر آنچه انسان دوست دارد، کاری سخت و بس عذاب‌آور است. اما گویا تمام مسیحیان دانمارک این راه سخت و پُر از رنج را دریافته و طی کرده‌اند (پورمحمدی، ۱۳۹۰: ۳۷).

ج. پرستش فردی به جای کلیسا و کشیشان

کیرکگور در ادامه از ارباب کلیسا انتقاد می‌کند و آنها را به انحراف و ارتزاق از مسیحیت متهم می‌کند. از نظر او، روحانیت کلیسا به کارمندان دولت تبدیل شده‌اند و این باعث بلااثر بودن موعظه‌هایشان شده است (هابن، ۱۳۷۶: ۴۱، ۳۹ و ۳۷). او می‌گفت حواریون و مؤمنان در صدر مسیحیت، بدون هیچ چشم‌داشت مادی به استقبال شکنجه و مرگ می‌رفتند. از نظر او، «داشتن رابطه‌ای ژرف با خدا متضمن رابطه مهرآمیز با دیگران است و این رابطه نمی‌تواند بدون فروتنی باشد». مسیحیت مد نظر کیرکگور مسیحیتی زاهدانه و آشتی‌ناپذیر بود (همان). به عقیده او، بسیاری نام مسیح را فراوان تکرار می‌کنند، اما از روح مسیحیت فاصله گرفته‌اند. مسیحیت به یک نهاد تبدیل شده و واسطه میان انسان و خدا گردیده است. بسیاری از کلیساها فقط دنبال رفاه خود هستند و از سنت مسیحی فاصله گرفته‌اند. از این رو وی به مردم می‌گوید: «به کلیسا نروید تا یک گناه کمتر داشته باشید، شما نباید در نمایشی شرکت کنید که خدا در آن مسخره می‌شود» (Kimmse, 1996: 460). روحانی کلیسا مردم را وسیله زندگی خود کرده و فریاد «مرا پیروی کنید! مرا پیروی کنید!» سر می‌دهد. شاید کلیسایان برای مدتی فریادها را بشنوند اما به مرور زمان گوششان به این فریادها عادت خواهد کرد. شاید اوایل از حواری عیسی بودن شرم کنند اما به تدریج عادت می‌کنند و آن را واقعیت می‌پندارند و به این ترتیب بیشتر در فساد فرو خواهند رفت (Kierkegaard, 1855: 9). وی می‌گوید:

اهمیت روحانیان برای جامعه باید در این باشد که در حد توان بکوشند هر کسی را مسئول هر ساعتی از زندگی کنند که زیسته است. چون مسیحیت همین است،

اما امروزه اهمیت روحانیان برای جامعه در این است که مسئولیت را از خود سلب کنند و آن را به دوش دیگران بیندازند (Kimmse, 1996: 471-474).

وی معتقد بود این نوع از زندگی مسیحی مطلقاً با آنچه در عهد جدید آمده هیچ نسبتی ندارد و آنچه امروزه به عنوان مسیحیت دیده می‌شود، به هیچ وجه میراث مسیح نیست. همچنین می‌گوید «کشیشان، مأموران حکومت‌اند و این هیچ ارتباطی با مسیحیت ندارد» (Kierkegaard, 1854: 41). از این رو وی معتقد است نبود کلیسا بهتر از چنین بودنی است و چون، از نظر او، اصلاح کلیسا به هیچ روی امکان‌پذیر نیست، نتیجه می‌گیرد که باید آن را خراب کرد. علاوه بر این، کیرکگور از پرستش رسمی خدا و آموزش رسمی دین در کلیسا بسیار شگفت‌زده است، چراکه معتقد است اینها انحرافات بیش نیستند. لذا عبادت فردی را بر رفتن به کلیسا و انجام دادن عبادات جمعی ترجیح می‌دهد.

د. شور و عشق به جای ناامیدی و حزن

کیرکگور به هر طرف می‌نگریست اندوه و ناامیدی می‌دید. او خود را با خواندن آثار ادبی و رمان‌های گوناگون سرگرم می‌کرد. با این حال نمی‌توانست از این اندوه و ناامیدی خلاص یابد. این سرآغاز طغیان وی بر مسیحیت بود که در ادامه به طغیان علیه خدایی پرداخت که چنین دنیایی را بنا نهاده است. «مسیحیتی که از نظر او دین ناامیدی، رنج و گرفتاری شده، دینی که هر چه در آن بکاوای جز رنج، مصیبت، مرگ، سیه‌روزی، بدبختی، شکنجه و انهدام نمی‌بینی چگونه می‌تواند با حکمت و معرفت سازگار باشد؟» (Ibid.: 462). مسیحیت رسمی، از نظر او، خاصیتی جز بدبختی ندارد. او راه چاره را در عشق و شور می‌بیند و آن را ثمره ایمان می‌داند. به نظر وی، لازمه عشق واقعی رهایی و توجه به خدا و همسایه است. عشق نه مجموعه‌ای از احکام خشک و رسمی، بلکه موضوعی وجدانی و باطنی است. خدا از هر گونه تشریفاتی بیزار است و سخن گفتن با او نیازی به «های و هوی» ندارد. به اعتقاد او، عشق عمیق و حقیقی به عنوان عنصر اساسی ایمان و اخلاق، پوشیده و نامتشخص است؛ زیرا «راز آلودگی» ویژگی بارز آن است. عشق به خدا رنج‌زا و در عین حال آرامش‌بخش است. کیرکگور در کتاب ترس و لرز از رنج‌دیدگان دعوت می‌کند تا ابراهیم‌وار هجرت کنند. از موطن خود و عزیزان بگذرند و به بیابان لم‌بزرع رنج و حیرت گام بگذارند و در راه عشق قربانی شوند (Kierkegaard, 1993: 63).

نتیجہ

همواره یکی از مهم‌ترین انتقادات کیرکگور بر مسیحیت رسمی جامعه‌اش این بود که هر کسی از بدو تولد خود را مسیحی می‌داند و فقط با یک غسل تعمید، مسیحی می‌شود. وی معتقد بود مسیحی‌بودن با مسیحی‌شدن تفاوت بسیار دارد. برای مسیحی‌شدن باید کل وجود فرد متحول شود و این فقط با ایمان امکان‌پذیر است. اگر فرد خود را تسلیم خدا کند و اجازه دهد خدا او را از درون تغییر دهد خدا او را از نو خواهد ساخت. بدین منظور ابتدا باید خود قدیمی و گناهکار خود را کنار گذاشت، از آداب و رسوم اخلاقی، عرفی و اجتماعی جامعه خویش سر باز زد تا زمینه برای ظهور خود جدید فراهم شود. بنابراین، مهم‌ترین پیام مسیح از دید کیرکگور بازیافتن خویش است و انسان می‌تواند مستقیماً با کوشش شخصی خود به احوال دینی دست یابد و از این طریق مستقیماً با خدا پیوند یابد. فیلسوفان اگزستانسیالیست کوشیدند مسیحیت را بر اساس مفاهیم اگزستانسیالیستی تعبیر و تفسیر کنند. از نظر نیچه، این دروغ و بیهوده است که نشانه مسیحی‌بودن را در نوعی «ایمان»، مثلاً ایمان به رستگاری از طریق مسیح بپنداریم. از نظر وی، مسیحی‌بودن نوعی ایمان نیست، بلکه نوعی اقدام به عمل یا استتکاف از انجام‌دادن عمل است. کارل یاسپرس نیز مسیحیت کنونی را مسیحیتی می‌داند که از زمان پولس و به دست او بنیان نهاده شده و ایمانی را برمی‌گزیند که در آن بدون کمک کلیسا و حتی کتاب مقدس می‌توان به سمت خدا رفت. مارتین هیدگر مسیحیت لیبرال‌تر را بر تعصبات و تنگ‌نظری‌های کاتولیکی ترجیح می‌دهد. محور فلسفه مارسل، روابط اشخاص با یکدیگر و رابطه آنها با خدا است. اما کیرکگور تنها راه نجات انسان را ایمان و ارتباط بی‌واسطه با خدا می‌داند. وی حضرت ابراهیم علیه السلام را شهسوار ایمان معرفی می‌کند و ایمان را خطرکردن می‌داند؛ مانند خطری که حضرت ابراهیم پذیرفت و فرزندش اسماعیل را به قربانگاه برد.

منابع

- اندرسون، سوزان لی (۱۳۸۵). *فلسفه کیرکگور*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- بلاکهام، هرولد جان (۱۳۶۸). *شش متفکر اگزیستانسیالیست*، ترجمه: محسن کریمی، تهران: مرکز.
- پاپکین، ریچارد (۱۳۸۹). *کلیات فلسفه*، ترجمه: جلال‌الدین مجتوی، تهران: حکمت، چاپ اول.
- پروتی، جیمز (۱۳۷۳). *الوهیت و هایدگر*، ترجمه: محمدرضا جوزی، تهران: حکمت.
- پورمحمدی، نعیمه (۱۳۹۰). *ایمان و اخلاق: مقایسه رویکرد الاهیات کیرکگور و اشاعره متقدم*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۷). *شیطان و خدا*، ترجمه: ابوالحسن نجفی، تهران: کتاب زمان.
- کاپلستن، فردریک (۱۳۸۷). *فردریک نیچه: فیلسوف فرهنگ*، ترجمه: علی‌رضا بهبهانی و علی‌اصغر حلبی، تهران: زوار.
- کرنستون، موریس (۱۳۵۰). *ژان پل سارتر*، ترجمه: منوچهر بزرگ‌مهر، تهران: خوارزمی.
- کلنرگر، جی. (۱۳۸۴). *کیرکگور و نیچه*، ترجمه: ابوتراب سهراب و الهام عطاردی، تهران: نگاه.
- کیرکگور، سورن (۱۳۸۱). *ترس و لرز*، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۲). *فلسفه اگزیستانسیالیسم*، ترجمه: شهلا اسلامی، تهران: نگاه معاصر.
- مک‌کواری، جان (۱۳۸۲). «چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر»، ترجمه: بهروز حدادی، در: *هفت آسمان*، س ۵، ش ۱۷، ص ۲۰۵-۲۳۴.
- نجفی، رضا (۱۳۸۲). «مسیحیت از نگاه اگزیستانسیالیستی مؤمن»، در: *کتاب ماه دین*، ش ۷۲، ص ۲۶-۳۳.
- ورنو، روزه؛ وال ژان آندره (۱۳۷۲). *پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست‌بودن*، ترجمه: یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- هابن، ویلیام (۱۳۷۶). *چهار سوار سرنوشت ما*، ترجمه: عبدالعلی دست‌غیب، آبادان: پرسش.
- هوردرن، ویلیام (۱۳۶۸). *راهنمای الاهیات پروتستان*، ترجمه: طاطه وس میکائیلیان، تهران: علمی فرهنگی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۳). *عیسی مسیح*، ترجمه: احمد سمیعی، تهران: خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۷). «نظر نیچه درباره تاریخ جهان و انگیزه‌های مسیحی آن»، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، در: *کیان*، ش ۴۱، ص ۱۴-۱۷.

Adams, Robert Merrihew (1987). *The Virtue of Faith and Other Essays in Philosophical Theology*, Oxford: Oxford University Press.

Heidegger, Martin (1960). "The Onto-Theo-Logical Nature of Metaphysics", in: *Essays in Metaphysics: Identity and Difference*, tr. by K. F. Leidecker, New York: Philosophical

Library Inc.

Heidegger, Martin (1983). *Gesamtausgabe*, vol. 40: Einführung in die Metaphysik, Frankfurt:

Vittorio Klostermann.

Heidegger, Martin (1999). *Gesamtausgabe*, vol. 39: Hölderlins Hymnen, “Germanien” und

“Der Rhein” Frankfurt: Vittorio Klostermann.

Kierkegaard, Søren (1848-1849). *Armed or my Position as a Christian Athor in Christendom*,

n.p.

Kierkegaard, Søren (1854). *Articles From the Fatherland*, n.p.

Kierkegaard, Søren (1855). *The Present Moment*, LLC. Washington: Wyatt North Publishing.

Kierkegaard, Søren (1959). *Either/Or*; Garden City, New York: Doubleday.

Kierkegaard, Søren (1971). *Either or*, Vol. Trans. Swenson, D. F. Swenson, L. M. Princeton, N

J: Princeton University Press.

Kierkegaard, Søren (1985). *Johannes Climacus, De Omnibus Dubitandum Est*, trans. by Howard

and Edna Hong, Princeton: Princeton University Press.

Kierkegaard, Søren (1987). *Philosophical Fragments*, Princeton: Princeton University Press.

Kierkegaard, Søren (1992). *Concluding Unscientific Postscript to Philosophical Fragments*,

trans. by Howard and Edna Hong, Princeton: Princeton University Press.

Kierkegaard, Søren (1993). “An Occasional Discourse”, Part 1 of Upbuilding Discourses in

Various Spirits, n.p.

Kierkegaard, Søren (1998). *The Point of View*, Princeton: Princeton University Press.

Kirmmse, Bruce (1996). *Encouenters with Kierkegaard: a Life Seen by His Contemporaries*,

Princeton: Princeton University Press.

Roberts, David (1957). *Existentialism and Religious Belief*, New York: Oxford University Press.

Sartre, Jean-Paul (1965). “The Living Gide” in: *Situations*, tr. Benita Eisler, New York:

Braziller.

Sartre, Jean-Paul (1977). *Existentialism and Humanism*, tr. Philip Mairet, London: Methuen,

Shift in Catholic Christology, *Theological Studies* 55.